



۲۰۱۷/۰۵/۲۵



نصیر احمد تره کی

نامه غزنی به غنی

منتشره یکشنبه ۳۱ ثور ۱۳۹۶ در روزنامه هشت صبح

ارسالی محمد ظاهر عزیز

آقای رئیس جمهور! می خواستم توجه مقام عالی را به خود جلب نمایم و باز هم امیدوارم خاطر شما ملول نشود. نام من غزنی است و یکی از ۳۴ ولایت کشوری هستم که شما رئیس جمهور آن هستید. فاصله ام از مرکز فرمان روایی شما در کابل ۱۴۱ کیلومتر به سمت جنوب شرق تخمین زده شده است. ۱۹ واحد اداری دارم که ولسوالی ناوه ام در اثر بی توجهی مقامات عالی رتبه نظامی و امنیتی شما، از ده سال به این طرف در تصرف کامل دشمنانم است. بر بخش های عظیم ۱۲ ولسوالی دیگرم از جمله اندر، اجرستان، آب بند، ده یک، گیرو، واغظ، قره باغ و زنخان دشمن حاکمیت مطلق دارد. شاید ندیمان شما این آمار را غلط برای تان اخبار کنند. در مرکزم وضعیت به میل باشندگانم نیست. تازه مخالفان مسلح دروازه مدارس دینی دخترانه را که توسط مردم متدین شهرم تمویل می گردید، بستند. سال گذشته از تمامی دکان ها، سرای ها، مارکیت های تجارتي و چند شرکت محدودی که در این جا فعالیت دارند، عشر و زکات جمع کردند.

در اثر لطف شما از درجه سوم، به ولایت درجه اول صعود نمودم. اما تشکیلات اداری و پولیسم هنوز طبق دستورالعمل ولایت درجه سه عملی می گردد. امتیازات ولایت درجه اول، هیچ گاهی برای من داده نشده است.



آقای رئیس جمهور!

مخالفان مسلح نظام، نه تنها امنیت مردم را ربوده اند بلکه امید را نیز از من ربوده اند. باشندگانم به مردگانی می مانند که گویا به میدان محشر آمده اند، سرخورده، نادم، رنگ پریده و عاجز! نه قلمی از دردی می نویسد، نه شاعری از غصه های مردم می سراید، نه سیاست مداری از مشکل ها سخن می گوید و نه نماینده ای دارم که درد هایم را به تو قصه کند. با معذرت که این نکته را نیز اضافه کنم که شما نیز مرا فراموش کرده اید.

آه! ببخشید، فراموش چه که شاید گاهی هم به ذهن مبارک شما نبوده باشم. بناءً مجبور شدم خودم بنویسم و برای شما از این همه نا به سامانی ها حکایت کنم.

جناب رئیس جمهور!

من از جمله ولایات خوش نام و نشان در قلمرو فرمان روایی شما هستم. چند سال قبل افتخار مرکز تمدن فرهنگ اسلام را کسب کردم. همه باشندگان مملکت از این بابت خرسند شدند. اما با آن هم مورد لطف ارگ نشینان قرار نگرفتم. خاطر شما را چه ملول کنم، من زادگاه بزرگ ترین جهان کشایان، نویسندگان، دانشمندان، شاعران، سیاست مداران و عارفان بوده ام. خاطر مزید معلومات جناب عالی اضافه کنم که من در طول ۲۰۰۰ سال گذشته یکی از تأثیر گذار ترین ولایت ها در این خطه جغرافیایی بوده ام. گاهی مرکز فرمان روایی بزرگ ترین امپراطوری منطقه، گاهی مرکز اشاعه علم و فرهنگ و آگاهی، گاهی هم دژ با صلابت به خاطر دفاع فرمان روایان کابل نشین.

به یاد ندارم که در طول صد سال گذشته حلقه وزیران حکومت، خالی از فرزندانم بوده باشد. اکنون نیز فرزندانم در رده های بلند دولتی فعالیت می کنند، اما با تأسف که وقتی از آغوشم دور می شوند، دیگر مرا نمی شناسند. به این مادر ضعیف و پیر وقعی نمی گذارند. از طرفی هم، من در سیاست های شما به حاشیه رفته ام. علت به حاشیه رفتنم را می دانم. چهار علت دارد.

➤ نخست این که نمایندگانی که از من در کابل نمایندگی می کنند همه تلاش دارند تا بنیاد های سیاسی قوی برای خود در سیاست های کلان مملکت ایجاد کنند و کمتر به فکر من باشند. به فکر کلیتی به نام غزنی نیستند.

➤ ثانیاً باشندگانم پراکنده عمل می کنند. بی اتفاقی دامن شان را فرا گرفته است. همه تلاش شان این است تا در محور قوم یا زبان جمع شوند. فکر ایجاد اجماع ملی در ذهن شان نیست و از مزایای آن کمتر آگاه اند.

➤ ثالثاً سیاسیون غزنی برای کسب منافع شخصی تلاش می ورزند.

➤ رابعاً، بدتر از همه، شما علاقه ای به من ندارید!

گفتم شما علاقه ای به من ندارید. مطمئنم شما به سه دلیل به غزنی علاقه ندارید.

❖ نخست کسی فریادم را برای شما نمی رساند.

❖ دوم این که فرزندانم دردم را به درستی اخبار نمی کنند.

❖ سوم این که سیاست مدارانم به جای من طالب منافع خود هستند.

وقتی به حرم شما شرف یاب می شوند، به جای درد من حکایت از پریشانی خود می کنند. فلذا شما مرا از دریچه چند

وکیل و چند سیاست گر کابل نشینم می ببینید، آن هم بسیار خیره و نادرست.

آقای رئیس جمهور!

وقتی خبر شدم که برای بار سوم در طول حاکمیت دو ساله تان، سه بار به بامیان رفتید و مجموعاً به ارزش ۸۰۰ ملیون دالر پروژه های عمرانی را برای آن ولایت مصرف کردید، خرسند شدم. این اقدام تان در خور ستایش است. بامیان خواهر من است، وقتی برای فرزندان بامیان شغل ایجاد می شود، شانه های من سبک می شوند. وقتی بامیان صاحب سرک، برق، شفاخانه و زیربنا می شود من بسیار خرسند می شوم. این وظیفه شما است که به بامیان برسید. اما این نیز وظیفه شما است که مرا فراموش نکنید.

وقتی دیدم شما دخترک مقبول بامیانی را مورد تَلَطّف خاص خود قرار دادید، اشک شادی و حسرت ریختم. شادی به خاطر این که این کشور پدر مهربانی چون شما را دارد و حسرت به این خاطر که چرا این پدر مهربان طفل مرا به آغوش نمی کشد؟ می دانم که هر طفل این وطن را مانند فرزندان دوست داری، در این شکی ندارم، ولی نمی دانم به چه جرمی از کودکان غزنی رو گشتانده ای؟

می دانم هدف اصلی تان شکستادن زندان جغرافیایی است اما با این کار شما چهار مقصد را به دست آوردید. شما با این کار تان می خواهید بانک رأی تان را در مناطق مرکزی برای انتخابات آینده حفظ کنید، کارنامه خوبی از یک رهبر در اذهان باشندگان افغانستان مرکزی به یادگار بگذارید، جنبش – به اصطلاح روشنایی - را باطل سازید و به خواسته ها و فشار های ساکنین محل به نحوی تمکین کنید.

می پذیریم که باشندگان مناطق مرکزی نسبت به دیگران چگونگی اعمال فشار را از مجاری دموکراتیک و مردم سالارانه خوب بلدند. نحوه حق طلبی و عدالت خواهی شان سزاوار ستایش و تحسین است. غزنی نتوانسته از فرصت های دموکراتیک موجود استفاده بهینه ببرد. این نقیصه خود ما است.

جناب رئیس جمهور!

به غزنی بیایید، یک میلیارد دالر نه بلکه صد میلیون دالر در این ولایت مصرف کنید، کودکان ما را نیز به شانه مبارک تان بلند نکنید، کافی است دست شان را بفشارید، تشکیلات ملکی و نظامی ما را چنان که در خور جایگاه یک ولایت درجه اول است، بدهید. بر یتیمان و بیوه زنان ما دست تَلَطّف بکشید و امید را به دل های ما باز گردانید. من اطمینان می دهم که غزنی تا پایان راه با شما خواهد بود. این دژ محکم را نگذارید در اثر بی توجهی فرو بریزد، ورنه کاخ شما در کابل نیز مصون نخواهد ماند.

پایان